

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين،

قال الامام عليّ امير المومنين (ع): «كفى بالمرء كيساً ان يغلب الهوى و يملك النهي» [1] به مناسبت ایام دهه فجر که در پیش داریم، این روایت را برای گفت‌وگو برگزیدیم. در روایات نهادی با عنوان کیاست وجود دارد. این ماده در قرآن کریم استعمال نشده است ولی در روایات زیادی وارد شده است. عناوینی مانند: «کئس»، «کئیس»، «اکیسُ الکیسین».

نشانه های زیادی برای کیاست و کئیس بیان شده است. این نشانه‌ها هیچ یک با دیگری منافاتی ندارد چون برخی به کیاست نگاه اخلاقی برخی نگاه اجتماعی و برخی نگاه اخروی دارد. اگر فرمود: کئیس، کسی است که آخرتش را به دنیا نمی‌فروشد این بحثی اخروی است اگر فرمود کئیس کسی است که گناه نمی‌کند، بحثی اخلاقی است. روایتی را که از امیر المومنین (ع) انتخاب کردم نگاه اجتماعی به کیاست است.

توجه به نگاه‌های مختلف از زوایا و ابعاد گوناگون به یک نهاد، انسان را در جمع روایات کمک می‌کند. امام می‌فرماید: اگر انسانی بخواهد کیس باشد «باید بر هوای خود غالب و مالک عقل خویش باشد» و اینکه به عقل می‌گویند نُهی، از جهت باز دارنگی عقل است. «عقل» با «نهی» مترادف مفهومی ندارد اما تساوی مصداقی دارد. در قرآن کریم به «اولوا النهی» تعبیر شده که مراد صاحبان عقل، منتها از جنبه‌ی بازداشتن، است. «یملك النهی» یعنی مالک عقل است. به این معنا که هوا مغلوب و عقل غالب می‌شود. کنار این روایت، روایتی دیگر را اضافه کنید که حضرت امیر می‌فرماید: «العقل یملُکُ الزمان» عقل تو را مالک الزمان می‌کند. یک دفعه می‌گوییم صاحب الزمان، یک دفعه می‌گوییم مالک الزمان عقل تو را مالک می‌کند نه اینکه تو را به روز می‌کند، اصلاً تو را صاحب زمان و مالک زمان می‌کند و برآن مسلط می‌کند. بهترین نمود این نعمت، آن است که انسان از زمان جلوتر حرکت می‌کند. ابن فارس قزوینی، کیاست را به «جمعُ الرأی و العقل» معنا می‌کند گاه کسی عقل دارد ولی رأی ندارد یا رأی دارد ولی عقل ندارد - که ما شاء الله داریم - کئیس نیست اما کسی رأی و عقلش با هم باشد را کئیس می‌گویند. کیسه در فارسی که عرب‌ها می‌گویند «کئیس» (بر وزن قیف) به این دلیل است که درونش چیزی را جمع می‌کنند مثلاً شما 20 کیلو گندم یا 30 کیلو برنج جمع می‌کنید در یک کیسه به این خاطر که اجزایی را داخلش می‌ریزند می‌گویند کیسه کیس هم کسی است که جمع می‌کند. گویا در معنای «کیس» جمع خوابیده، «کیسه»، «کئیس» این‌ها همه در یک باب است. در این روایت امام ع می‌فرماید کیس دو ویژگی دارد یکی ویژگی سلبی است «یغلب الهوا» یعنی دست به نه گفتنش باز است؛ از طرفی جنبه اثباتی دارد و آن اینکه مالک نُهی است. اگر هم بخواهیم کئیس در قشر روحانی را معنا کنیم باید بگوییم: این طوری می‌شود. یا بخواهیم یک روحانی فاضل انقلابی را معنا کنیم این می‌شود:

اولاً تقوا پیشه است یعنی «یغلب الهوا» «یملك النهی» کسی که بی‌تقوا باشد، کیس نیست. حال گاهی کیس، صفتِ شخص قرار می‌گیرد و گاه صفت یک نهاد، حوزه، حوزه‌ی کیس، حوزه‌ی انقلابی، نهاد کیس، نهاد انقلابی، هر طلبه‌ای اگر بخواهد به این مرز برسد باید مانند ستاره‌ای که در شب کویر می‌درخشد در آسمان تقوا بدرخشد. بد اخلاقی، بی‌تقوایی، با کیاست منافات دارد با انقلابی بودن منافات دارد متأسفانه وقتی می‌خواهند حوزه انقلابی را معنا کنند، یک کلاه به سر را از بیرون حوزه می‌آورند که برای علما حوزه‌ی انقلابی و عالم انقلابی را معنا بکند در حالی که نیازی نیست از بیرون، ما آنچه خود داریم از غیر خود تمنأ

بکنیم.

دوم، صلابت و سطوت علمی است در کشورهای بزرگ وقتی بخواهند در جایی نفوذ پیدا کنند همت خود را در جمع کردن افراد از کف خیابان نمی‌گذارند. می‌آیند کادر علمی می‌سازند کشورهای استعمارگر مثل آمریکا و غیرآن، عمدتاً در کشورهای دیگر دانشگاه دارند، دانشگاه آمریکایی در بیروت، دانشگاه در افغانستان و در کشورهای دیگر. نمی‌گویم این‌ها دنبال علم نیستند حتی خود ما هم برای بعضی کشورها نیروهای خوبی تربیت کردیم که ثمره هم می‌دهد. خود ایران هم این خدمت علمی را می‌کند من از نزدیک دیده‌ام. دانشگاهی را که عمده کادر آن فارغ التحصیلانی هستند که در ایران درس خوانده‌اند. این یک سیاست است و هیچ کس هم پنهان نمی‌کند چون در همه‌ی دینا هست ببینید، این برای خارج بود حالا برای داخل یک کسی که می‌خواهد به -اصطلاح امروز روحانی انقلابی باشد کیس باید صلابت و سطوت علمی داشته باشد. مشکلی که الان مخصوصاً در بحث های علوم اسلامی انسانی داریم عبارت است از این‌که اساتیدی که - من نمی‌گویم آدم بدی هستند- فکر خاصی دارند، طلبه و دانشجو را می‌دهیم دست او، استادی اعتقاد ندارد ولی علمیت دارد خوب درس می‌دهد منظم سر کلاس حاضر می‌شود تسلط دارد اطلاعات روز را دارد آخرین اطلاعات روز را دارد آخرین نشریات را دارد، آخر بعضی‌ها آخرین کتابی که دیده‌اند انتشارات 1950 بوده، در حالی که انسان‌هایی داریم که می‌داند هفته‌ی پیش چه به بازار آمده از این جهت باید کار کرد ما مقداری بعد از انقلاب -نمی‌گویم کوتاهی شده و مقصر داریم- شاید عرضه و تقاضا متناسب نبوده، خیلی از نیروها جذب کارهای اجرایی شدند خیلی خلاء ایجاد شد از این جهت شماها نیروهای جوان و جدید باید واقعاً به صلابت و سطوت علمی بگویید آره و به بی‌سوادی بگویید نه؟ بی‌سواد چه کار می‌خواهد بکند؟

نکته سوم متأسفانه افراد همه چیز را بر سیاست عرضه می‌کنند بعد هم جمله‌ی مرحوم مدرس را نقل می‌کنند که دیانت ما عین سیاست ما است. ما یک عرضه‌ی شئون داریم از جمله سیاست، اخلاق، داوری بر دین، یک عرضه‌ی دین داریم بر این‌ها آنچه -که کیاست می‌آورد به معنای واقعی و روز یک عالم را انقلابی می‌کند اینکه همه چیز را حتی سیاست را بر دین عرضه کند داوری ها را بر دین عرضه کندو...

نکته چهارم زمان آگاهی است من نمی‌دانم گاهی وقت‌ها که بحث زمان آگاهی می‌شود بعضی با تمسخر می‌گذرند در جمعی بودیم که فردی گفت: «فقه پویا» و دیگری خندید. آیا فقه پویا خنده دارد؟! آگاه به زمان، عالم به زمان که از معصوم -علیه السلام- است «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» نشانه ما یملک النهی این است که انسان زمان آگاه است نیاز شناس است می‌داند نه -امروز بلکه چهل و پنجاه سال دیگر چه چیزی مورد نیاز است می‌داند که خیلی از کشورها برنامه‌ی صد ساله دارند منتها برنامه ی دراز مدت از نقطه کوچک آغاز می‌شود. در بحث‌های علمی و دینی و روحانیت زمان آگاهی یک ضرورت است. گاهی وقت‌ها افرادی حرف‌هایی می‌زنند که می‌خواهند پشت به سنت بکنند. چند تا درود بگویند یک چند تا نه بزرگ به سنت می‌گویند به تراث گذشته می‌گویند که حالا می‌خواهند یک آره به تحول بگویند این خود مشکل است ما باید بر سنت و تراث تکیه کنیم و این‌ها را برای آینده سرمایه کنیم.

نکته پنجم؛ انسان کیس برای خدا موضع می‌گیرد. دو جریان مشابه پیش می‌آید اگر بر فرض در دولتی باشد که من قبول دارم -برایش توجیه می‌کنم اگر در دولتی رخ بدهد که من قبول ندارم چه کارهایی که صورت می‌دهم؛ خوب معلوم است که این موضع گیری برای خدا نیست، انسان چه نسبت به فرد چه نسبت به حاکمیت و چه نسبت به جریان همیشه برای خدا موضع بگیرد. اگر دو جریان کاملاً یکسان دو موضع‌گیری کاملاً متفاوت از من صادر شد معلوم می‌شود که موضع‌گیری من برای خدا نیست.

نکته ششم؛ انسان کیس توبه می‌کند نه توجیه؛ گاهی وقت‌ها انسان خلاف که می‌کند توجیه می‌کند «و إذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون» ادامه آیه تکان دهنده است و می‌ترساند و می‌گوید «علی انهم هم المفسدون و لکن لایشعرون» یعنی گاهی وقت‌ها خود انسان هم نمی‌فهمد که توجیه می‌کند، فرد باشد نهاد باشد فرق نمی‌کند گاهی توجیه کار یک نهاد و یا حاکمیت است.

نکته هفتم؛ ضمن حفظ خطوط قرمز دینی و انقلاب و کشور و هر چه حساب کنید - گاهی هم نابجا سوبسید نمی‌دهد - اما اصل را می‌گذارد بر هدایت و راه دادن به دیگران. از زراه است که آمد خدمت امام صادق (ع): گفت: «یابن رسول الله انا نمد المظمار» [2] ما مظمار قرار می‌دهیم: هر که با ما بود قبول می‌کنیم و هر که نبود طرد می‌کنیم امام فرمودند: مظمار چیست؟ گفت: التز. یعنی خط کش - ما خط کش می‌گذاریم هر که در این خط کش آمد دقیقاً حرف ما را زد مثل ما فکر کرد مثل ما موضع‌گیری کرد قبول می‌کنیم یک ذره زاویه بگیرد رد می‌کنیم انتظار داشت امام بفرمایند: آفرین و بگویند چه شیعه‌هایی داریم؟! در حالی که امام فرمودند: این چه حرفی است که می‌زنی؟! پس مستضعفین چه می‌شوند؟! که پنج مورد شمرده‌اند و گفتند که این‌ها چه می‌شوند؟! این نکته حساس است چون این روزها خیلی بحث می‌شود که حرف‌های خوب هم زده می‌شود حرف‌های بی‌خود هم خیلی زده می‌شود. این است که انسان باید بداند و مدیریت کند. وادادگی غلط است تا یک چیز گفتند از مواضع خود عبور کنیم. روزی از تلویزیون شنیدم که آقای می‌گفت ما با اهل سنت در مسأله‌ی فرعی اختلاف داریم خود آن‌ها در مسح پا اختلاف دارند؟ آقای محترم مسئله‌ی امامت و ولایت مثل مسأله مسح پا است؟! این وادادگی است!؟

آری می‌شود گفت که اشتراکات ما با اهل تسنن بیشتر است واقعاً هم همین است نماز و قرآن و حج و روزه و مقدسات و پیامبر و ... مشترک است البته در بعضی از اصول هم با هم اختلاف داریم در جلسه با بن غامدی گفتم ما در یک سری اصول اختلاف داریم و در یک سری اصول نیز مشترک هستیم. عاقل در این میان چه می‌کند؟ اختلاف را می‌گیرد! این‌ها قطعاً لطمه می‌زند که کاملاً لطمه نیز زده است.

نکته هشتم انصاف؛ انصاف را از علما سؤال کنید؟ می‌گویند خوب است اگر بگوید که آیا فتوا به وجوب هم می‌دهید؟ می‌گویند: نه! ولی امیرالمومنین می‌فرمایند: الانصاف افضل الفضائل، نمی‌خواهم بگویم انصاف واجب است یا واجب نیست ولی بعضی وقت‌ها پدر جد یک سری اصول است یعنی حکم فقه با آن بحث‌ها جدا می‌شود. اینکه انسان منصفانه بررسی کند تک جانبه نباشد تک روی نکند. که اخیراً در مصاحبه گفتم دیدم خیلی از خبرگزاری منتشر کرده بودند. می‌گویم در بحث‌ها از جمله علمی مانند مکاسب محرمة و فقهی و اجتماعی و سیاسی یک فرهنگ را جا بیندازیم که نقد عملکردها را بگذاریم جای نقد افراد، نقد افراد به جای نقد عمل به اخلاق به دین به کشور و نظام لطمه می‌زند. بنده می‌خواهم کتابی را نقد کنم می‌توانم بگویم این مطلب را دیگران هم گفته‌اند حالا یک جایی که مطلب باید نو باشد مثل نظریه پردازی، تا اینکه بگویم این مطلب را ایشان رفته از فلانی گرفته یا سرقت کرده، این می‌شود نقد فرد، اما بگویی این مطلب مسبق به سابقه است قبل از ایشان فلانی گفته این نقد کار است که این کار جدید نیست. در داوری‌هایمان نقد افراد را به جای نقد عملکردها نباید بگذاریم؟! شما تصور کنید اگر خود این «باید» نهادینه بشود در فضای کشور در فضای مطبوعات رسانه‌های منبرها چقدر اخلاق بالا می‌آید و چقدر این بداخلاقی‌هایی که همه حرام مسلم الهی است. از بین می‌برد. به هر صورت فرمود: «کفی بالمرء کیساً ان یغلب الهوی و یملک النهی».

[1] . آمدی، غرالحکم، ج 1، ص 522.

[2]. عن زرارة قال: دخلت أنا و حمران - أو أنا و بکیر - علي أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: انا نمد المظمار، قال: و ما المظمار؟ «قلت الترفمن وافقنا من علوي أو غيره توليناه و من خالفنا من علوي أو غيره برئنا منه»، فقال لي: «با زرارة قول الله أصدق من قولك، فأين الذين قال الله عزوجل: «الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلاً» أين المرجون لأمر الله؟ أين الذين خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً؟ أين أصحاب الأعراف أين المؤلفه قلوبهم؟». أصول الكافي ج 2 ص 383 / 382.